



مدرنیزاسیون به سبک چینی: انقلاب و اتحاد کارگر و دهقان



نوشته لو شینیو
منتشر شده شده در مانتلی ریویو
ترجمه مجله جنوب جهانی

مدرنیزاسیون به سبک چینی: انقلاب و اتحاد کارگر و دهقان

در ایدئولوژی غربی، چین دیگر به عنوان یک کشور سوسیالیستی تلقی نمی‌شود، اگرچه ردپاهایی از میراث انقلابی آن باقی مانده است. از این دیدگاه، هدف مدرن‌سازی در چین جایگزین هدف انقلاب شده است، که به نوبه خود نقش مهمی در تثبیت نظام سرمایه‌داری جهانی ایفا کرده است. به عبارت دیگر، ادغام چین در سرمایه‌داری جهانی به تحکیم فرآیند جهانی‌سازی سرمایه‌داری کمک کرده است. در نتیجه، مدرن‌سازی و انقلاب، و همچنین جهانی‌سازی و انقلاب، به عنوان دوگانه‌های متضاد، مشابه دوگانه‌های دموکراسی در مقابل اقتدارگرایی، آزادی در مقابل استبداد، و دولت در مقابل جامعه ارائه می‌شوند. این دوگانه‌ها را می‌توان به عنوان امتداد ایدئولوژی جنگ سرد به سیاست‌های دهه 1990، که به طور ظریف در نظریه‌های "جهانی‌سازی" و "مدرنیته" تعبیه شده‌اند، در نظر گرفت. امروزه، جهان همچنان در تفکر دوگانه‌گرا محصور است، که بنیان تداوم فکری و ایدئولوژیک در به اصطلاح "جنگ سرد جدید" است، و تا حد زیادی به عنوان مرز بین جنوب جهانی و شمال جهانی نیز عمل می‌کند. با این حال، این تفکر به درک مسیر توسعه چین به سوی مدرن‌سازی سوسیالیستی و حاکمیت ملی از زمان تأسیس جمهوری خلق چین (PRC) در سال 1949 آسیب می‌رساند.

با نگاهی به قرن بیستم، ضعف مدل کشاورزی شوروی یکی از علل اصلی بحران ساختاری بود که سوسیالیسم شوروی تجربه کرد. در مقابل، سیستم تجارت کشاورزی که در ایالات متحده توسعه یافت، نقش مهمی در پیروزی آن

در جنگ سرد ایفا کرد. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده به تدریج به هژمونی جهانی دست یافت. یکی از ابزارهایی که برای تحکیم این هژمونی به کار برد، تسلیح غذا بود. این رویکرد به طور سیستماتیک اقتصادهای دهقانی جنوب جهانی را از بین برد و قطب‌بندی در اقتصاد جهانی را تشدید کرد.

از سال 1929، با شروع رکود بزرگ در ایالات متحده، کاهش شدیدی در قیمت‌های جهانی مواد غذایی رخ داد. اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان در مرحله حساسی از صنعتی شدن قرار داشت و به شدت به صادرات کشاورزی وابسته بود. اتحاد جماهیر شوروی مجبور بود دو برابر مقادیر برنامه‌ریزی‌شده مواد خام و محصولات کشاورزی را برای به دست آوردن ماشین‌آلات بپردازد. علاوه بر این مشکلات، تولید کلی کشاورزی نیز در حال کاهش بود. اقتصاددان اوگنی پرتو براژنسکی در کتاب "اقتصاد جدید" (1926) استدلال کرده بود که صنعتی‌سازی به قیمت یک دوره وحشیانه از به اصطلاح انباشت اولیه سوسیالیستی (سلب مالکیت اصلی) تمام خواهد شد، که دشوارترین دوره برای یک کشور در حال توسعه سوسیالیستی است و شامل سلب مالکیت از دهقانان می‌شود. برخی، مانند نیکلای بوخارین، از رویکردی تدریجی‌تر حمایت کردند. با این وجود، به عنوان یک کشور توسعه‌نیافته که توسط دشمنان قدرتمند در غرب مورد مخالفت قرار گرفته بود، اتحاد جماهیر شوروی، به گفته همه تحلیلگران، چاره‌ای جز سلب مالکیت از دهقانان تا حدی در فرآیند صنعتی‌سازی نداشت، که منجر به درگیری‌های شدید دولت و دهقانان اجتناب‌ناپذیر می‌شد.

در سخنرانی سال 1929 خود با عنوان "سال تغییر بزرگ"، جوزف استالین توضیح داد که بدون توسعه صنایع سنگین، هیچ صنعتی‌سازی نمی‌تواند رخ دهد. تاریخ کشورهای عقب‌مانده صنعتی نشان می‌داد که بدون وام‌های قابل توجه بلندمدت، نمی‌توانند در توسعه پیشرفت کنند: «دقیقاً به همین دلیل است که سرمایه‌داران همه کشورها از دادن وام و اعتبار به ما امتناع می‌کنند، زیرا فرض می‌کنند که ما نمی‌توانیم با تلاش خودمان از پس مسئله انباشت برآییم، که ما در وظیفه بازسازی صنایع سنگین خود دچار شکست خواهیم شد و مجبور خواهیم شد با کلاه در دست، برای بردگی به سوی آنها برویم.» پاسخ این بود که همان‌طور که سرمایه‌داری در ابتدا توسعه یافته بود، از طریق نوعی "انباشت اولیه" با تخصیص مازاد کشاورزی دهقانان، توسعه یابد. اما در مورد سرمایه‌داری، چنین "سلب مالکیت اصلی"، همان‌طور که کارل مارکس آن را نامید، در یک دوره طولانی‌تر رخ داده بود و از طریق یک سیستم غارت جهانی از طریق استعمار تسهیل شده بود.

اتحاد جماهیر شوروی نرخ‌های بالای انباشت سرمایه، اما مصرف پایین را اتخاذ کرد و در فرآیند صنعتی‌سازی خود بر توسعه صنایع سنگین متمرکز شد. در نتیجه، به سرعت یک سیستم صنعتی تحت سلطه صنایع دفاعی ایجاد کرد. این کشور وابسته به سرمایه خارجی و کشاورزی، با موفقیت خود را به یک قدرت صنعتی بزرگ جهانی تبدیل کرد. در طول جنگ جهانی اول، روسیه تزاری با صنعت عقب‌مانده خود، از آلمان پروسی صنعتی شکست خورد. در طول جنگ جهانی دوم، اتحاد جماهیر شوروی یک پیروزی عظیم علیه

فاشیسم به دست آورد، اگرچه به قیمت جان بیست میلیون نفر در طرف شوروی. این پیروزی مستقیماً با استراتژی پیش از جنگ توسعه صنایع سنگین و صنایع نظامی به هر قیمتی مرتبط بود.

با این وجود، توسعه صنعت به قیمت کشاورزی هزینه‌هایی داشت. پس از جانشینی استالین، نیکیتا خروشچف مجموعه‌ای از اصلاحات کشاورزی را انجام داد که قدرت سیاسی و منافع اقتصادی آن را غیرمتمرکز کرد. اما درست زمانی که خروشچف این اصلاحات را اجرا می‌کرد، اتحاد جماهیر شوروی در سال 1963 با کمبود غلات دیگری مواجه شد. این کمبود به قدری شدید بود که کشور مجبور شد کارت جیره‌بندی را که پس از جنگ لغو شده بود، دوباره برقرار کند. در طول ده سال قدرت خروشچف، غلاتی که اعضای مزارع جمعی دریافت می‌کردند، با کاهش دستمزدشان سال به سال کاهش یافت. درآمد مزرعه کمتر از نهاده‌های کشاورزی و قیمت‌های رو به افزایش بود، در حالی که مقدار تدارکات غلات به طور مداوم در حال افزایش بود. شرایط کشاورزی رو به وخامت بود. مزارع جمعی در سال 1963 کمتر از نیمی از دستمزد غلات قبل از جنگ را دریافت کردند که در نهایت منجر به شکست اصلاحات کشاورزی شد.

زمانی که لئونید برژنف به قدرت رسید، مشکلات کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی بسیار جدی شده بود. برژنف برای مقابله با مشکل کمبود، سیستم اقتصادی جدید را به شدت اصلاح کرد تا استقلال مزارع را بیشتر گسترش دهد، قیمت تدارکات غلات را افزایش داد و سیستم قرارداد جمعی را بهبود

بخشید. علاوه بر این، دولت همچنین سرمایه‌گذاری و یارانه‌های مالی به کشاورزی را به طور قابل توجهی افزایش داد. با این حال، ارزش تولید کشاورزی اتحاد جماهیر شوروی به شدت کاهش یافت و یک واکنش زنجیره‌ای جدی به کل اقتصاد ملی وارد کرد. کاهش مداوم تولید غلات، وابستگی به واردات را اجباری کرد.

در سال 1972، اتحاد جماهیر شوروی 860 تن ذخایر طلا را برای واردات 28 میلیون تن غلات از بازار جهانی، از جمله 18 میلیون تن از ایالات متحده، صرف کرد. این امر به ایالات متحده کمک کرد تا بحران مازاد غذایی طولانی مدت خود را پس از جنگ جهانی دوم حل کند و تقویت شدیدی به کشاورزی ایالات متحده بخشید و پارادوکس‌های پی در پی ایجاد کرد. اتحاد جماهیر شوروی برای اولین بار در سال 1973 به یک واردکننده خالص غلات تبدیل شد. قبل از صنعتی‌سازی در مقیاس بزرگ، روسیه همواره یک صادرکننده عمده غلات بود.

از سال 1981 تا 1982، بازارهای جهانی بار دیگر با خرید گسترده گندم توسط اتحاد جماهیر شوروی شوکه شدند. غلات به دومین واردات بزرگ در تجارت خارجی اتحاد جماهیر شوروی (پس از ماشین‌آلات و تجهیزات) تبدیل شد و محدودیت‌های ارزی ایجاد کرد. ارز محدود نمی‌توانست پشتیبانی کافی برای توسعه سایر بخش‌های اقتصاد فراهم کند و بنابراین بازسازی کل اقتصاد را محدود کرد. از آنجا که مواد اولیه برای صنایع سبک و صنایع غذایی از کشاورزی تأمین می‌شود، بحران کشاورزی از گسترش تولید صنعتی جلوگیری

کرد. کمبود عرضه در بازار کالاهای تولیدی مانع از بهبود زندگی مردم شد. تقاضای مصرف‌کننده برآورده نشد و در نتیجه پس‌اندازها افزایش یافت. عدم تطابق بین نرخ پس‌انداز و گردش مالی خرده‌فروشی، تورم بعدی را پیش‌بینی می‌کرد.

تحت سیاست مهار سختگیرانه ایالات متحده و ضرورت‌های تحمیل‌شده توسط مسابقه تسلیحات نظامی، مدل اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی به شکل بی‌توجهی نسبی به کشاورزی و صنایع سبک، با اولویت دادن به صنایع سنگین و صنایع نظامی، شکل گرفت. اصلاحات اقتصادی از خروشچف تا میخائیل گورباچف نتوانست مشکل توسعه را در کشاورزی را حل کند یا اقتصاد را دوباره احیا کند. بنابراین، شکست‌ها در بخش کشاورزی نقش بزرگی در رکود اقتصادی این سال‌ها ایفا کرد، که به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کمک کرد.

چین با بسیاری از مشکلات مشابه اتحاد جماهیر شوروی مواجه بود، اما مسیر متفاوتی را دنبال کرده است که کل تاریخ چین را منعکس می‌کند. پویایی متفاوت بین کشاورزی و صنعت برای مدرن‌سازی به سبک چینی حیاتی بوده است.

بازنگری اتحاد کارگر و دهقان و مدرن‌سازی به سبک چینی

در پس انتقادات مکرر از چین به عنوان یک دولت اقتدارگرا، این سوال اساسی نهفته است که آیا جوامع کشاورزی، که تحت فشارهای امپریالیسم و استعمار قرار دارند، می‌توانند از طریق یک مسیر سوسیالیستی به صنعتی‌سازی دست یابند یا خیر. این سوال در واقع مهم‌ترین بحث نظری و مبارزه ایدئولوژیک در اوایل کمینترن را تشکیل می‌داد. نحوه برخورد با مسائل روستایی در تعیین مسیر صنعتی‌سازی و مدرن‌سازی در جهان سوم محوری شد، و اصلاحات ارضی کشاورزی به عنوان کلید نهایی ظهور کرد. در میان اصلاحات اقتصادی چین از سال 1978، اصلاحات ارضی کشاورزی به عنوان پیچیده‌ترین مسئله برجسته است و تحولات عمیقی را در مناظر شهری و روستایی برانگیخته است. امروزه، این اصلاحات همچنان ادامه دارد و در نهایت مسیر آینده چین را شکل خواهد داد.

برای کشورهای در حال توسعه، متعادل کردن دقیق رابطه بین صنعتی‌سازی و کشاورزی ضروری است. یکی از مهم‌ترین تجربیات از انقلاب‌های چین و روسیه، اهمیت "اتحاد کارگر-دهقان" به عنوان پایه و اساس یک مسیر سوسیالیستی موفق است. این بینش از درس‌های تاریخی سخت به دست آمده است، که نشان داده است هرگونه انحراف از اتحاد کارگر-دهقان منجر به بحران‌های اجتماعی و سیاسی شده است. به ویژه چین مجبور شده است به طور مداوم راه‌های جدیدی برای عبور از این چالش‌ها پیدا کند. در چند دهه گذشته، استراتژی توسعه چین بین رویکردهای چپ‌گرا و راست‌گرا نوسان داشته است، که نقطه اتکای این نوسان "اتحاد کارگر-دهقان" بوده است.

به اصطلاح "مدرن‌سازی به سبک چینی" ریشه در دهه 1950 دارد، که در ابتدا در سال 1954 در اولین جلسه اولین کنگره ملی خلق تدوین شد، جایی که مدرن‌سازی مبتنی بر اتحاد کارگر-دهقان پیشنهاد شد. این جلسه اولین قانون اساسی چین سوسیالیستی را تصویب کرد و جمهوری خلق چین را یک دولت دموکراتیک مردمی تحت رهبری طبقه کارگر بر اساس اتحاد کارگر-دهقان اعلام کرد. در همان زمان، در گزارش کار دولت، نخست وزیر چوئن لای چهار حوزه اولویت را نام برد: "صنعت مدرن، کشاورزی، حمل و نقل و دفاع ملی."

با تکیه بر این پایه از دهه 1950 تحت رهبری مائو تسه تونگ، ایده مدرن‌سازی به سبک چینی در دهه‌های بعد بیشتر توسعه یافت. سومین جلسه اولین کنگره ملی خلق، که در اواخر سال 1964 برگزار شد، به طور رسمی هدف "چهار مدرن‌سازی" را برای تبدیل چین به یک قدرت سوسیالیستی با کشاورزی، صنعت، دفاع ملی و علم و فناوری مدرن معرفی کرد. این چشم‌انداز در گزارش کار دولت جلسه چهارم کنگره ملی خلق در سال 1975 تکرار شد، که همچنین یک رویکرد دو مرحله‌ای را معرفی کرد - ایجاد یک سیستم صنعتی و اقتصادی مستقل و نسبتاً جامع تا سال 1980 و دستیابی به "چهار مدرن‌سازی" تا پایان قرن بیستم.

در سال 1978، سومین نشست عمومی کمیته مرکزی یازدهم حزب کمونیست چین (CPC) تمرکز خود را به سمت رسیدگی به عدم تعادل

ساختاری اقتصادی تغییر داد. در این نشست عمومی محوری، تصمیم به آغاز اصلاحات روستایی، اجرای سیستم مسئولیت خانوار، توزیع مجدد زمین به خانوارها و معرفی حسابداری مستقل و مسئولیت سود و زیان گرفته شد که آغاز اصلاحات اقتصادی چین را رقم زد. این امر به طور گسترده‌ای به عنوان آزاد کردن پویایی تولید اقتصادی در مناطق روستایی تلقی می‌شود، به این معنی که توسعه صنعتی‌سازی چین از مدل اقتصادی زمان جنگ خارج شده و دیگر به سلب مالکیت کشاورزی متکی نبود. متعاقباً، چین یک استراتژی صنعتی‌سازی صادرات محور را اتخاذ کرد که رشد سریع اقتصادی را تسهیل کرد.

در قلب این تغییرات، ایجاد سیستم مسئولیت خانوار در طول اصلاحات اقتصادی دهه 1980 قرار داشت. این سیستم به خانوارهای روستایی حق کاشت زمین و بهره‌برداری از آن را بدون انحلال مالکیت جمعی زمین اعطا کرد. این سیستم تأکید می‌کرد که زمین به طور جمعی متعلق به روستا است. اگر کسی روستا را ترک می‌کرد یا از جمع کناره‌گیری می‌کرد، حقوق بهره‌برداری از زمین او به جمع بازمی‌گشت تا بر اساس تغییرات جمعیتی بین سایر اعضای روستا توزیع شود. در این چارچوب، جمع روستایی می‌توانست به طور مستقل مقیاس و نحوه کشت زمین را برای دستیابی به حداکثر کارایی تعیین کند.

معرفی سیستم مسئولیت خانوار را می‌توان به عنوان نوعی دگرگونی در نظر گرفت، که شامل هفتصد میلیون نفر از ساکنان روستایی - معادل 70 درصد

جمعیت - در حال انتقال از تولید جمعی به تولید مبتنی بر خانوار بودند. این امر به سرعت تولید غلات را افزایش داد و مزایایی را برای هر دو بخش روستایی و شهری به همراه داشت.

با این حال، توجه به این نکته مهم است که اصلاحات تنها با دستاوردهای مدرن سازی کشاورزی دوران مائو امکان پذیر شد و بر اساس آن ساخته شد. به عنوان مثال، پس از سفر ریچارد نیکسون، رئیس جمهور ایالات متحده به چین در سال 1972، این کشور از فرصت استفاده کرد تا چهار نوع الیاف شیمیایی و سیزده قطعه تجهیزات تولید کود را وارد کند. استفاده از منسوجات مصنوعی به جای منسوجات نخی سنتی، امکان تخصیص زمین بیشتر به غلات را فراهم کرد. همزمان، استفاده گسترده از کود، تولید غلات را به سرعت افزایش داد.

تغییر به "کشاورزی نفتی" متکی به توسعه قابل توجه صنعت نفت در دوران مائو در دهه 1960 بود. این شامل توسعه میدان نفتی داچینگ بود که به تضمین خودکفایی و مازاد نفت کمک کرد. علاوه بر این، ارقام محصول برتر مانند برنج هیبریدی یوان لونگپینگ در سال 1975، که در ابتدا در دوره مائو توسعه یافت، عملکرد محصول در هر هکتار را به طور قابل توجهی افزایش داد. در نتیجه، تنش طولانی مدت بین زمین های زراعی ناکافی و جمعیت زیاد در چین تا حد زیادی کاهش یافت و منجر به حل چالش های مربوط به غذا و پوشاک شد. علاوه بر این، این امر نشان دهنده یک تغییر موفقیت آمیز از "انباشت اولیه سوسیالیستی" سرمایه در چین بود، زیرا از دوره استخراج

کشاورزی معروف به "شکاف قیچی" پس از بحران اقتصادی شکاف فزاینده بین قیمت‌های صنعتی و کشاورزی ناشی از سیاست اقتصادی جدید شوروی در دهه 1920، فاصله گرفت.

با این حال، مهم است که از پیامدهای مضر این اصلاحات غافل نشویم.

سیستم مسئولیت خانوار و صنعتی‌سازی صادرات محور منجر به جدایی کشاورزی از توسعه صنعتی شد. علاوه بر این، خروج حمایت دولتی از بخش کشاورزی منجر به شکاف سریع شهری-روستایی و عدم تعادل توسعه منطقه‌ای شرقی-غربی شد. در حالی که شهرهای ساحلی شکوفا شدند، اقتصاد روستایی رو به وخامت گذاشت و منجر به فروپاشی اجتماعی شد. مدرن‌سازی کشاورزی چین شاهد رکود طولانی مدت و حتی پسرفت بود و پس از یک تجدید حیات کوتاه مدت، منجر به بحران در اقتصاد دهقانی شد. در سال 1984، علی‌رغم برداشت‌های فراوان، چین با چالش‌هایی در فروش غلات تولید شده توسط کشاورزان خانگی مواجه شد که نشان دهنده کاهش خودکفایی غذایی، ویرانی روستایی، رها شدن زمین‌های کشاورزی و موج عظیمی از مهاجرت روستایی به شهری بود.

پس از اصلاحات اقتصادی، درک حزب کمونیست چین از رابطه بین صنعت و کشاورزی دستخوش تغییرات مداوم شد که از طریق تعدیل در سیاست‌های ملی مشهود است. کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مجموعه‌ای از اسناد مرکزی شماره 1 (zhongyang yihao wenjian) را منتشر کرد که از سال 1982 تا 1986 به مدت پنج سال متوالی بر کشاورزی، مناطق روستایی و

کشاورزان متمرکز بود. در این دوره، همزمان با اجرای برنامه قرارداد زمین پانزده ساله، خریدهای دولتی یکپارچه و سهمیه‌های دولتی (tonggou) (tongxiao) غلات و سایر محصولات عمده کشاورزی که به مدت سه دهه برقرار بود، لغو شد.

این امر به پایان دادن به رویه دوران مائو برای استخراج مازاد از کشاورزی برای سوخت رسانی به صنعتی‌سازی و ترویج یک ساختار اقتصادی مبتنی بر صنایع سنگین منجر شد. در آن زمان، شعار دهقانان این بود: "به اندازه کافی به کشور بدهید، به اندازه کافی برای جمع ننگه دارید و بقیه مال خودمان است." تغییر محوری دیگر در این دوران، پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی (WTO) در سال 2001 بود که شامل امتیازات قابل توجهی در تجارت کشاورزی بود و پیامدهای گسترده‌ای داشت که هنوز هم قابل مشاهده است. پویایی‌های تجاری حاصله در نهایت منجر به ورشکستگی گسترده کشاورزان خرده‌پا شد و بحران‌های شدید اجتماعی و زیست‌محیطی را برانگیخت. شکاف شهری-روستایی نابرابری‌های منطقه‌ای بین استان‌های شرقی و غربی را تشدید کرد و چالش‌های زیست‌محیطی و اکولوژیکی پدیدار شد. واضح بود که بحران‌هایی که چین با آن روبرو بود، نمی‌توانست تنها از طریق نظریه‌های توسعه غربی به طور مؤثر مورد رسیدگی قرار گیرد.

دقیقاً به همین دلیل است که در سال 2003، تحت رهبری هو جین‌تائو، حزب کمونیست چین "چشم‌انداز علمی توسعه" را با عنوان "تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مورد چندین مسئله مهم مربوط به بهبود

سیستم اقتصاد بازار سوسیالیستی" معرفی کرد. این چشم‌انداز بر نیاز به "توسعه هماهنگ شهری-روستایی، توسعه هماهنگ منطقه‌ای، توسعه هماهنگ اقتصادی و اجتماعی، توسعه هماهنگ و سازگار بین انسان و طبیعت و توسعه هماهنگ داخلی و گشودگی خارجی" تأکید داشت. علاوه بر این، در سال 2007، حزب کمونیست چین به طور رسمی "چشم‌انداز علمی توسعه" را در قانون اساسی حزب گنجانده است.

در سال 2004، طرح "سه مسئله روستایی" - مربوط به کشاورزی، مناطق روستایی و کشاورزان - محور "سند سیاست مرکزی شماره 1" چین بود که وظایف کلیدی کشور را تشریح می‌کند. در واقع، برای بیست سال متوالی، کار بر روی کشاورزی و مناطق روستایی اولویت اصلی سیاست برای چین بوده است. هر سند مرکزی شماره 1 که سالانه منتشر می‌شود، طیف گسترده‌ای از جزئیات را شامل می‌شود، از جمله افزایش درآمد کشاورزان، تقویت زیرساخت‌های روستایی و حفاظت از آب و افزایش مداوم کل سرمایه‌گذاری در مناطق روستایی، از جمله اقدامات دیگر.

در سال 2005، یک نقطه عطف مهم زمانی به دست آمد که کمیته دائمی کنگره ملی خلق سندی را برای لغو مقررات مالیات کشاورزی تصویب کرد، که فشار بارهای اقتصادی را بر کشاورزان کاهش داد و رفاه اجتماعی ساکنان روستایی را به طور چشمگیری بهبود بخشید. پایان مالیات کشاورزی، که هزاران سال دوام آورده بود، نقطه عطفی در تاریخ چین بود و به فشار این بار مالی قدیمی برای نهصد میلیون کشاورز خانوار کشور پایان داد. با این حال،

این تلاش‌ها به طور کامل بحران را معکوس نکرده است. مناطق روستایی، که در آن نرخ خودکفایی غذایی چین همچنان در حال کاهش است، اغلب متروکه هستند، زمین رها می‌شود و موج کارگران مهاجر در حال افزایش است، که ایجاب می‌کند چین مناسب‌ترین مسیر توسعه را در بین گزینه‌های مختلف شناسایی کند.

در سال 2017، نوزدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین وظایف عصر جدید (آغاز شده در سال 2012) را با تمرکز بر رسیدگی به مسائل برجسته "توسعه نامتوازن و ناکافی" تأیید کرد. استراتژی احیای روستایی و استراتژی توسعه هماهنگ منطقه‌ای را به استراتژی‌های ملی ارتقا داد. تلاش‌های سراسری در "کاهش فقر هدفمند" در مناطق روستایی شاهد ریشه‌کن شدن موفقیت‌آمیز فقر شدید در کشور در سال 2022 بود. با این حال، این دستاورد تاریخی تنها سکوی پرشی به مرحله بعدی توسعه روستایی بود. در سال 2022، مفهوم "مدرن‌سازی به سبک چینی"، که هدف آن احیای مناطق روستایی و از بین بردن نابرابری‌های توسعه منطقه‌ای است، توسط حزب کمونیست چین در پس‌زمینه افزایش فشارهای بین‌المللی، حضور همزمان فرصت‌ها و خطرات توسعه و سطح فزاینده‌ای از غیرقابل پیش‌بینی بودن معرفی شد. این مسیر مدرن‌سازی با هدف ایجاد الگوی توسعه "گردش دوگانه" به رهبری چرخه اقتصادی داخلی، با نقش مکمل چرخه اقتصادی بین‌المللی است. در ماه مه 2020، گردش دوگانه توسط دولت چین به عنوان یک استراتژی برای تحریک تقاضای داخلی و نوآوری و ترویج خوداتکایی بیشتر

از نظر فناوری و منابع، در عین باز ماندن به روی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی، اعلام شد.

اینکه آیا چین می‌تواند با موفقیت به مسائل کشاورزی که از دهه 1980 ادامه داشته است رسیدگی کند و روند رو به وخامت تولید کشاورزی را معکوس کند، در هدف استراتژیک کاهش شکاف شهری-روستایی و دستیابی به "رونق مشترک" کلیدی است. اینکه چین امروز چگونه مسئله ارضی را حل می‌کند، نقش کلیدی در مقابله با تلاش‌های مهار جنگ سرد جدید آغاز شده توسط ایالات متحده و حفاظت از حاکمیت ملی چین ایفا می‌کند. از این نظر، مدرن‌سازی به سبک چینی خود را به عنوان یک مسیر توسعه جایگزین احتمالی برای مدل سرمایه‌داری غربی، به‌ویژه برای کشورهای جنوب جهانی که به دنبال رهایی از زنجیرهای استعمار و امپریالیسم هستند، ارائه می‌کند.

تأکید چین بر گردش داخلی، مستلزم نیاز به بازسازی رابطه متقابل بین صنعت و کشاورزی و ایجاد یک ساختار تحرک شهری-روستایی مطلوب است. اتحاد کارگر-دهقان در دهه 1990 زمانی که اصلاحات شرکت‌های دولتی منجر به بیکاری میلیون‌ها کارگر شد، با چالش‌های قابل توجهی مواجه شد، در حالی که صدها میلیون کشاورز برای یافتن شغل به شهرها هجوم آوردند. امروزه، برای احیای یک اتحاد کارگر-دهقان قوی، بازسازی پایه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منحصر به مناطق روستایی ضروری است.

انقلاب روستایی به رهبری مائو با استفاده از رویکرد "خط توده"، حزب کمونیست چین را با موفقیت در میان اکثریت دهقانان جای داد. این امر جامعه روستایی در حال فروپاشی را یکپارچه کرد و حومه شهر را به منبع

تمام نشدنی قدرت انقلابی تبدیل کرد. انقلاب روستایی مائو وظایف تاریخی مقاومت در برابر تجاوز امپریالیستی از خارج و تحکیم قدرت ملی در داخل را انجام داد. پس از سال 1949، چین سوسیالیستی اتحاد کارگر-دهقان را در قانون اساسی خود گنجانده و با ایجاد روابط جدید شهری-روستایی، صنعتی‌سازی را به شدت تسریع کرد. این روابط جذب مازاد کشاورزی را برای حمایت از صنعتی‌سازی اجباری کرد و در عین حال از طریق ابتکارات دولتی از بالا به پایین، بازخوردی به کشاورزی، کشاورزان و مناطق روستایی ارائه کرد. به عنوان مثال، جنبش‌هایی مانند اعزام خدمات پزشکی به مناطق روستایی و استقرار جوانان تحصیل کرده در حومه شهر با هدف کاهش "سه نابرابری بزرگ" در چین سوسیالیستی - بین کار یدی و فکری، صنعت و کشاورزی و کارگران و دهقانان - انجام شد.

پس از اصلاحات اقتصادی دهه ۱۹۸۰، این نابرابری‌ها به شدت گسترش یافت. منابع به سرعت در مناطق شهری متمرکز شدند و شکاف بین شهر و روستا را عمیق‌تر کردند، به گونه‌ای که اتحاد کارگران و دهقانان در معرض خطر تبدیل شدن به یک شعار توخالی قرار گرفت. در دهه ۱۹۸۰، جامعه روستایی به تدریج فروپاشید و پدیده ناتوانی دولت در رسیدگی به مناطق روستایی بار دیگر ظاهر شد. در دوران مائو، علی‌رغم وجود «قیچی قیمتی» و نابرابری غیرمنطقی میان محصولات صنعتی و کشاورزی، پیوندهای عاطفی و مادی بین مناطق شهری و روستایی همچنان برقرار بود. سون لیپینگ این وضعیت را «ساختار دوگانه با هدایت اداری» در دوران مائو نامیده است. امروزه، در

نتیجه اقتصاد بازار، شکافی بین مناطق شهری و روستایی به وجود آمده که سون آن را «ساختار دوگانه با هدایت بازار» می‌نامد. به نظر او، در چارچوب روابط بازار، ارتباط بین مناطق شهری و روستایی چین، همچنین بین کشاورزی و صنعت، قطع شده و این روند احتمالاً برگشت‌ناپذیر است. درحالی‌که «ساختار دوگانه با هدایت اداری» در دوران مائو به دنبال از بین بردن سه نابرابری اصلی بود، این هدف در چارچوب «ساختار دوگانه با هدایت بازار» به حاشیه رانده شده است.

برای حل مسائل اساسی روستایی، بازتعریف رابطه اتحاد متقابل شهر و روستا در روند شهرنشینی ضروری است. از دهه ۱۹۸۰، شهرنشینی سریع چین بر پایه مالکیت عمومی زمین شهری و مالکیت جمعی زمین روستایی شکل گرفته است. نخست، سرمایه‌گذاری دولت‌های محلی بر زمین‌های عمومی، نیروی محرک اصلی شهرنشینی بوده و منبع مالی مهمی برای ساخت‌وسازهای عمومی شهری فراهم کرده است. دوم، «سیستم مسئولیت خانوار» مالکیت جمعی زمین‌های روستایی را از بین نبرد. در روستاها، توزیع زمین همچنان بر اساس برابری سرانه تنظیم می‌شود که این امر به‌عنوان یک شبکه تأمین اجتماعی برای ساکنان روستایی عمل کرده است. کارگران مهاجری که در شهرها بیکار می‌شوند، همچنان می‌توانند به روستا بازگردند و با اتکا به زمین خود، معیشتشان را تأمین کنند، که این امر مانع از بروز معضل گسترده زاغه‌نشینی می‌شود، پدیده‌ای که در بسیاری از کشورهای درحال توسعه در جریان شهرنشینی مشاهده شده است. اگر خصوصی‌سازی زمین اجرا شود،

زمین‌های روستایی به سرعت تحت کنترل سرمایه‌های خارجی از روستاها قرار می‌گیرد و کارگران مهاجر را بدون پناهگاه باقی می‌گذارد، که این امر منجر به فروپاشی سریع جامعه روستایی خواهد شد. بنابراین، برای عملکرد مطلوب اقتصاد بازار چین، ضروری است که مالکیت جمعی زمین‌های روستایی حفظ شود و از بین نرود.

مالکیت جمعی زمین‌های روستایی چین نیازمند ارزیابی مجدد از منظر نقش آن در توسعه مبتنی بر بازار است. در چارچوب این نظام، مناطق روستایی به‌عنوان یک ذخیره عظیم نیروی کار برای فرایند شهرنشینی عمل می‌کنند و نیروی کار بسته به نیاز، میان مناطق شهری و روستایی در جریان است. علاوه بر این، اقتصاد خرده‌مالکی کشاورزی، بزرگ‌ترین قشر جمعیتی، یعنی خود کشاورزان، را حفظ کرده و چین را از وابستگی به بازار جهانی مواد غذایی برای تأمین غذای ۱.۴ میلیارد نفر خود مصون داشته است. در اقتصاد بازار سوسیالیستی چین، مالکیت جمعی زمین‌های روستایی یکی از عناصر کلیدی «سوسیالیستی» محسوب می‌شود. چالش امروز این است که آیا حفظ این عنصر سوسیالیستی می‌تواند شرایط لازم را برای مدرن‌سازی کشاورزی چین، فراتر از اقتصاد بازار سرمایه‌داری جهانی، فراهم کند یا خیر.

مسائل روستایی و شهری به هم مرتبط هستند. شهرهای بزرگ چین مانند شانگهای و پکن جمعیتی بیش از بیست میلیون نفر دارند که از کل جمعیت بسیاری از کشورهای اروپایی فراتر می‌رود. در سال 2017، پکن شاهد حوادث جنجالی اخراج "افراد سطح پایین" (diduan renkou) - اصطلاحی بسیار

تبعیض‌آمیز - بود که انتقادات قابل توجهی را برانگیخت. پس از آتش‌سوزی در یک منطقه کم‌درآمد، دولت شهرداری پکن عملیات ویژه‌ای را برای رفع خطرات ایمنی انجام داد و بسیاری از کارگران مهاجر کم‌درآمد از شهر اخراج شدند. رسیدگی به مسائل ایمنی در مناطقی با جمعیت مهاجر زیاد تنها با مدیریت خرد قابل دستیابی نیست. هماهنگی روابط کلان شهری-روستایی ضروری است، در غیر این صورت مشکلات شهری به طرق مختلف به فوران خود ادامه خواهند داد و حل آن‌ها دشوار خواهد بود. تمایز مسیر سوسیالیستی چین در مقایسه با سایر کشورهای جنوب جهانی در مالکیت جمعی زمین و استراتژی احیای روستایی است که بر آن بنا شده است.

طرفداران نئولیبرال چین مشتاق ترویج خصوصی‌سازی زمین‌های روستایی به دو دلیل اصلی هستند. اول، خصوصی‌سازی زمین، گسترش سریع شهری و سرمایه‌داری زمین در مقیاس بزرگ را تسهیل می‌کند. دوم، راه را برای کشاورزی سرمایه‌داری هموار می‌کند. کشاورزی سرمایه‌داری به سبک ایالات متحده، هدف مطلوب اما محقق نشده نئولیبرال‌های چینی است که فرض می‌کنند خصوصی‌سازی زمین‌های روستایی را در دست چند زمین‌دار بزرگ متمرکز می‌کند و ساکنان روستایی را به کارگران کشاورزی یا مهاجران در مراکز شهری تبدیل می‌کند. با این حال، چنین مفاهیم نئولیبرالی در نهایت به کشاورزی و مناطق روستایی چین آسیب می‌رساند.

دور توسعه دوحه نشان داده است که کشورهای توسعه‌یافته تمایلی به دست کشیدن از سیاست‌های حمایتی برای کشاورزی خود، از جمله یارانه‌های بالا، موانع غیرتعرفه‌ای مختلف و آستانه‌های دسترسی به بازار ندارند. حتی اگر

چین زمین‌های خود را خصوصی کند، کشاورزی آن همچنان برای رقابت با کشورهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته با مشکل مواجه خواهد شد و ورشکست می‌شود. انگیزه خرید زمین‌های روستایی توسط سرمایه چینی تنها بسود انتظارات گسترش شهری است، نه تولید کشاورزی. بنابراین، در یک کشور در حال توسعه مانند چین، خصوصی‌سازی زمین به نفع مدرن‌سازی کشاورزی نخواهد بود.

اقدامات انجام شده از زمان هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، زمانی که شی جین پینگ رهبری را بر عهده گرفت، شامل تلاش‌هایی برای احیای رویکرد "خط توده" و تقویت اتحاد کارگر-دهقان بوده است. این امر با برنامه کاهش فقر هدفمند برجسته می‌شود، که سه میلیون کادر حزب کمونیست چین را برای زندگی و کار در حومه شهر فرستاد و هزاران شرکت دولتی و خصوصی، دانشجویان و اساتید، متخصصان پزشکی و سایر بخش‌های جامعه را بسیج کرد تا اطمینان حاصل شود که نزدیک به صد میلیون نفر باقی مانده از فقر شدید خارج می‌شوند.

برای رسیدگی به مسئله دوگانگی روستایی-شهری، چین تلاش‌هایی را برای از بین بردن سه نابرابری عمده که به دوران مائو برمی‌گردد، انجام داد. در زمان معاصر، چین از طریق مفهوم "توسعه یکپارچه شهری-روستایی" (chengxiang ronghe fazhan) به این چالش پاسخ می‌دهد و به دنبال راه‌حلهایی است که از تشدید شکاف شهری-روستایی توسط شهرنشینی جلوگیری کند و در عوض همگرایی آنها را ترویج کند. ایجاد نوع جدیدی از

رابطه شهری-روستایی، اساس یافتن این راه حل‌ها را تشکیل می‌دهد و سازماندهی مجدد مناطق روستایی نقش محوری در این فرآیند ایفا می‌کند. نگرانی اصلی اقتصاد جمعی روستایی معاصر، پرورش پویایی درونی در آن است. برنامه‌های کاهش فقر هدفمند و احیای روستایی حزب کمونیست چین، دو رویکرد استراتژیک متمایز در این راستا را نشان می‌دهند. اولی شامل تزریق منابع به مناطق روستایی شبیه به انتقال خون است و ساکنان روستایی را قادر می‌سازد تا بر فقر غلبه کنند. احیای روستایی به دنبال پرورش رشد اقتصادی درونی در مناطق روستایی است و آنها را خودکفا یا به عبارت دیگر، قادر به تولید "خون" خود می‌کند.

امنیت غذایی، روابط شهری-روستایی و سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی اقتصاد صادرات محور چین از یک طرف منجر به تولید بیش از حد صنعتی و از طرف دیگر منجر به تولید ناکافی کشاورزی شده است. در سال 2006، چین مفهوم "خط قرمز حفاظت از 1.8 میلیارد مو زمین کشاورزی" را معرفی کرد که نشان دهنده اجرای یک سیستم حفاظت از زمین‌های کشاورزی سختگیرانه برای اطمینان از اینکه کل مساحت زمین‌های قابل کشت در کشور بالاتر از 1.8 میلیارد مو (120 میلیون هکتار) باقی می‌ماند، است. چین هنوز هم امروز با این معضل تاریخی مواجه است، با کمتر از 10 درصد از زمین‌های قابل کشت جهان، اما یک پنجم از جمعیت جهان را برای تغذیه در خود جای داده است. اینکه آیا این "خط قرمز" حفظ شود یا خیر، بحث برانگیز بوده است، و بسیاری از لیبرال‌های چینی استدلال می‌کنند که زمین‌های قابل کشت باید به دلیل گسترش جمعیت شهری برای املاک و مستغلات و

شهرنشینی در دسترس قرار گیرد. آنها معتقدند که اقدام خط قرمز مانع صنعتی‌سازی، شهرنشینی و رشد اقتصادی می‌شود. تحت تأثیر این تفکر، چین در طول شهرنشینی بیش از ده میلیون هکتار از زمین‌های قابل کشت خود را کاهش داد. دیدگاه‌های مخالف اشاره می‌کنند که حجم تجارت جهانی غلات سالانه بیش از چهارصد میلیون تن است، در حالی که تقاضای سالانه غلات چین بیش از ششصد میلیون تن است، که نشان می‌دهد چین نمی‌تواند صرفاً برای تأمین نیازهای غذایی خود به بازار جهانی غلات متکی باشد. دلیلی که چین توانسته است علیرغم تقاضای بالا، قیمت‌های پایین مواد غذایی را حفظ کند، به دلیل خودکفایی کشاورزان خرده‌پا و وجود نهادهای غیربازاری مانند سیستم ذخایر غلات است، که استان‌ها را ملزم به ذخیره حداقل مقادیر کالاهای استراتژیک می‌کند، و سیستم مسئولیت فرماندار استانی برای امنیت غذایی، که در سال 2015 برای ارزیابی دقیق کار امنیت غذایی هر استان ایجاد شد.

در بسیاری از کشورهای شمال و جنوب جهانی، عرضه غلات به بازار جهانی سرمایه‌داری متکی است، بنابراین قدرت قیمت‌گذاری غلات و نفت جهانی را به وال استریت واگذار می‌کند. پس از پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی در سال 2001، این کشور عملاً به محل تخلیه محصولات کشاورزی اصلاح شده ژنتیکی از ایالات متحده تبدیل شد. یک نمونه بارز، دگرگونی بازار سویا در چین است. قبل از پیوستن به سازمان تجارت جهانی، چین زمانی صادرکننده خالص سویا بود. با این حال، در سال ۲۰۰۴، این کشور با کمبود شدید سویا مواجه شد و بسیاری از شرکت‌های فرآوری که کنجاله و روغن سویا تولید

می‌کردند، تعطیل شدند و این امر ضربه شدیدی به صنعت داخلی وارد کرد. شرکت‌های بزرگ چندملیتی کشاورزی، از جمله ADM، بانج، کارگیل، و لوئیس دریفوس، سویای تراریخته را به چین صادر کردند و زنجیره تأمین داخلی را از هم گسستند. ورود سرمایه خارجی باعث شد چین کنترل خود بر قیمت سویا را از دست بدهد و به شدت به بازار جهانی وابسته شود، به طوری که سویا آسیب‌پذیرترین بخش امنیت غذایی چین شد. در دهه گذشته، نرخ خودکفایی چین در تولید سویا حدود ۱۵ درصد باقی مانده است، در حالی که واردات آن بیش از ۶۰ درصد صادرات جهانی سویا را تشکیل می‌دهد.

در واقع، بحران سویا در چین یک مورد استثنایی نیست. از دهه ۱۹۹۰، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشورهای در حال توسعه تحت فشارهای مختلف ایالات متحده، بازارهای کشاورزی خود را به روی تجارت آزاد گشودند. این سیاست‌ها باعث ورشکستگی گسترده و گرسنگی در میان جوامع کشاورزی این کشورها شد. هم‌زمان، مزارع سرمایه‌داری عظیم در کشورهای توسعه‌یافته، با تمرکز بر صادرات محصولات کشاورزی، سودهای کلانی به دست آوردند. این تغییر سرمایه‌داری در کشاورزی کشورهای در حال توسعه، به طور مداوم رفاه جمعیت داخلی را تضعیف کرده است.

از زمان آغاز جنگ تجاری چین و آمریکا در سال ۲۰۱۹، برزیل جایگزین ایالات متحده به عنوان تأمین‌کننده اصلی سویا برای چین شد، تغییری که به نفع شرکت‌های بزرگ کشاورزی اما به زیان کشاورزان خرده‌پا تمام شده است.

تجارت کشاورزی چین با کشورهای جنوب جهانی، از جمله برزیل، انتقاداتی را از سوی چپ‌گرایان برانگیخته است. ژائو پدرو استدیله، رهبر جنبش کارگران بدون زمین (MST) برزیل، با ابراز نارضایتی و سردرگمی نسبت به تجارت گسترده سویا میان چین و برزیل، استدلال می‌کند که تولیدکنندگان سویا در برزیل عمدتاً مالکان زمین‌های وسیعی هستند که اغلب در میامی اقامت دارند. این زمین‌داران بزرگ، زمین، بودجه عمومی و کمک‌های فنی را در انحصار خود گرفته‌اند تا تولید کشاورزی را به صادرات اختصاص دهند. در حالی که این مزارع سرمایه‌داری و شرکت‌های بزرگ کشاورزی در برزیل از تجارت با چین سودهای هنگفتی کسب می‌کنند، مردم برزیل از این تجارت بهره‌ای نمی‌برند.

در جستجوی سود، مساحت زیادی از زمین‌های قابل‌کشت که برای تولید غذا مناسب هستند—از جمله زمین‌های متعلق به جوامع بومی—برای کشت سویا اختصاص داده شده‌اند. این امر موجب شده است که مردم برزیل به دلیل کشاورزی تک‌محصولی دچار گرسنگی شوند و با وجود فراوانی زمین‌های حاصلخیز، این کشور به واردات مواد غذایی وابسته شود. در واقع، در دوران ریاست‌جمهوری ژائیر بولسونارو، که مورد حمایت شرکت‌های بزرگ کشاورزی بود، ۳۰ میلیون برزیلی بار دیگر به دام گرسنگی افتادند، در حالی که برزیل یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان کشاورزی در جهان است.

ریشه این مشکلات را باید در سیستم ناعادلانه مالکیت زمین جست‌وجو کرد، سیستمی که اکثر کشاورزان خرده‌پا و فاقد زمین را از ورود به کشاورزی مدرن در کشورهای در حال توسعه محروم کرده است. در نتیجه، زاغه‌نشینی گسترده شهری و جنبش‌های مداوم مقاومت کشاورزی در این کشورها پدید آمده‌اند، از جمله جنبش کارگران بدون زمین (MST) در برزیل و اعتراضات کشاورزان در هند در سال ۲۰۲۰.

"از آغاز قرن حاضر، تجارت کشاورزی جهانی کنترل خود را بر زنجیره تامین غذای جهان تشدید کرده و ۸۰ درصد حجم تجارت غلات را در اختیار گرفته است. این شرکت‌ها بر بازارهای غلات کشورهای تولیدکننده عمده مانند ایالات متحده، برزیل و آرژانتین نفوذ دارند و همچنین بر امکانات حمل و نقل و ذخیره‌سازی جهانی غلات تسلط دارند. آنها همچنین نفوذ خود را به بخش‌های مختلف بازار غذای چین گسترش داده‌اند که تهدیدی برای حاکمیت و امنیت غذایی چین محسوب می‌شود.

چین از سال ۲۰۱۲ به طور فعال برای حل مسئله کنترل شرکت‌های چندملیتی بر منابع بذر تلاش کرده است. شی امنیت بذر را به یک اولویت استراتژیک مرتبط با امنیت ملی ارتقا داده است. علاوه بر این، شی به طور خاص بر سویا تاکید کرده و تمایل خود را برای تسریع پروژه‌های تحقیقاتی بیوتکنولوژی بیشتر مرتبط با اصلاح نژاد سویا ابراز کرده است. این تلاش با هدف ایجاد قابلیت‌های تحقیقاتی مستقل و کنترل چین بر بذرهای سویا، یک محصول کشاورزی حیاتی، و در نتیجه جلوگیری از دستکاری عرضه چین توسط سایر کشورها انجام می‌شود.

مدرن‌سازی به سبک چینی تنها از طریق حل جامع مسائل مربوط به کشاورزی، روستا و کشاورزان قابل دستیابی است. به نظر می‌رسد رهبری فعلی چین به این موضوع پی برده است. در سال ۲۰۲۲، مجموعه نوشته‌های شی با عنوان «درباره کار «سه روستایی»» منتشر شد. این مجموعه شامل شصت و یک مقاله و سخنرانی است که او از زمان هجدهمین کنگره ملی نوشته است. برخی از نوشته‌ها به صراحت دوره فعلی را به عنوان «مقطع تاریخی برای پرداختن به رابطه بین صنعت و کشاورزی و همچنین مناطق روستایی و شهری» توصیف می‌کنند. سخنرانی سال ۲۰۱۸ با عنوان «اجرای مؤثر استراتژی احیای روستا» بحث جامعی در این زمینه ارائه می‌دهد. در زیر گزیده‌هایی از متن آمده است:

در فرآیند مدرن‌سازی، نحوه مدیریت رابطه بین صنعت و کشاورزی و همچنین رابطه بین مناطق شهری و روستایی، تا حد زیادی موفقیت یا شکست مدرن‌سازی را تعیین می‌کند. کشور ما به عنوان یک کشور سوسیالیستی به رهبری حزب کمونیست چین، باید توانایی و شرایط لازم برای مدیریت رابطه بین صنعت و کشاورزی و همچنین رابطه بین مناطق شهری و روستایی را داشته باشد تا فرآیند مدرن‌سازی سوسیالیستی را در کشورمان به آرامی پیش ببرد.

"از زمان هجدهمین کنگره ملی حزب کمونیست چین، ما مصمم به تنظیم رابطه بین صنعت و کشاورزی و همچنین مناطق شهری و روستایی بوده‌ایم. ما مجموعه‌ای از اقدامات را برای ترویج اصل «حمایت صنعت از کشاورزی و

حمایت شهرها از روستاها» انجام داده‌ایم. نوزدهمین کنگره ملی حزب، اجرای استراتژی احیای روستا را دقیقاً برای درک جامع و پرداختن به رابطه بین صنعت و کشاورزی و همچنین مناطق شهری و روستایی، از منظر جهانی و استراتژیک، معرفی کرد.

همزیستی شهرهای مرفه در کنار مناطق روستایی در حال مبارزه، با هدف حکومتی حزب ما در تضاد است و با الزامات اساسی سوسیالیسم همخوانی ندارد. چنین شکلی از مدرن‌سازی محکوم به شکست است. چهل سال پیش، ما مسیر اصلاحات و گشایش را از طریق اصلاحات روستایی آغاز کردیم. امروز، پس از چهار دهه، باید روستاها را احیا کنیم و مرحله جدیدی از توسعه یکپارچه شهری-روستایی و مدرن‌سازی را آغاز کنیم.

تغییر شکل رابطه شهری-روستایی و رابطه بین صنعت و کشاورزی مستلزم تأمل عمیق و تنظیم الگوهای توسعه از دهه 1980 است. این یک چالش جدید برای چین سوسیالیستی محسوب می‌شود.

مالکیت جمعی زمین در روستاهای چین با سیستم‌های مالکیت زمین در کشورهای سوسیالیستی مانند اتحاد جماهیر شوروی متفاوت است، که ممکن است نقش مهمی در تعیین موفقیت مدرن‌سازی به سبک چینی ایفا کرده باشد. ملی شدن زمین‌های شهری و جمعی شدن زمین‌های روستایی، پایه و اساس اتحاد کارگر-دهقان چینی را تشکیل می‌دهد. از منظر مارکسیستی، دوگانگی شهری-روستایی نتیجه اجتناب‌ناپذیر توسعه سرمایه‌داری و چالشی است که کشورهای جنوب جهانی در طول فرآیندهای توسعه خود با آن مواجه می‌شوند.

مالکیت جمعی زمین چین از طریق سیستم مسئولیت خانوار، اساساً مالکیت زمین اشتراکی روستایی است. با این حال، سیستم مالکیت جمعی زمین فعلی می‌تواند به دلیل تثبیت حقوق مدیریت قرارداد زمین تضعیف شود. این حقوق به اعضای جامعه اجازه می‌دهد از طریق قراردادها از زمین استفاده و سود ببرند، در حالی که استفاده از آن را به تولید کشاورزی محدود می‌کند. اعضای جامعه می‌توانند حقوق مدیریت را منتقل کنند، و عملیات کشاورزی در مقیاس بزرگ را فعال کرده و مشکل زمین‌های بلااستفاده را حل کنند. با این حال، یک مشکل بالقوه که ایجاد می‌شود این است که کل روستایی دیگر اولویتی در رسیدگی به زمین ندارد، که منجر به ناتوانی سرمایه داخلی در مدیریت مؤثر سرمایه‌گذاری و کنترل زمین می‌شود. در این سناریو، مالکیت جمعی فقط روی کاغذ وجود خواهد داشت."

"سیستم زمین فعلی در چین در حال تحولات قابل توجهی است و مسئله اصلی این است که آیا مالکیت جمعی زمین در مناطق روستایی قابل حفظ است و آیا ادامه این مدل ضروری است یا خیر. اگر حفظ مالکیت جمعی زمین دشوار شود، می‌تواند منجر به ورود تعداد قابل توجهی از مالکان غایب شود. این امر مستلزم ایجاد یک نهاد روستایی کاملاً جدید است که نه تنها نقش حیاتی سیاسی ایفا می‌کند، بلکه وظیفه اقتصادی مهمی را برای مهار تجاوز سرمایه خارجی به مناطق روستایی بر عهده می‌گیرد.

اجماع غالب بر این است که اقتصاد خانوار باید فرآیند سازماندهی مجدد را طی کند و بحث بر سر روش این بازسازی است. اول، یک راه حل نئولیبرالی

وجود دارد که از انتقال زمین به شرکت‌های پیشرو یا سرمایه شهری برای عملیات کشاورزی در مقیاس بزرگ به روش بازار محور، با هدف دستیابی به مدرن‌سازی کشاورزی، حمایت می‌کند. در حالی که این دیدگاه در بین اقتصاددانان جریان اصلی برجسته است، با انتقاداتی نیز روبرو است. هنگامی که حقوق عملیاتی زمین منتقل شود، بازپس‌گیری آنها بسیار دشوار می‌شود. در نهایت، اعضای روستا ممکن است یک شبه به افراد بی‌زمین تبدیل شوند و هم زمین و هم شغل خود را از دست بدهند. مقیاس بالقوه این مسئله می‌تواند چالش‌های سیاسی قابل توجهی را برای مشروعیت و ثبات حکومت حزب کمونیست چین ایجاد کند. این یکی از پیامدهای حساس سیاسی است که سیستم سوسیالیستی چین ممکن است قادر به تحمل آن نباشد.

دوم، یک راه حل سوسیالیستی وجود دارد که شامل بازگشت به مدل مالکیت جمعی به عنوان یک راه حل جامع برای طیف وسیعی از مسائل است. در این رویکرد، سازمان‌های حزبی مردمی نقش رهبری را بر عهده خواهند گرفت و مالکیت جمعی زمین به عنوان سنگ بنای سازماندهی مجدد روستایی عمل خواهد کرد. کل روستایی به عنوان نهاد مجری برای اقتصادهای مقیاس عمل می‌کند و در این نقش جایگزین کشاورزان انفرادی می‌شود. حقوق عملیاتی در داخل روستا محدود شده و از طریق فرآیندهای مناقصه که توسط کل روستایی انجام می‌شود، تخصیص می‌یابد. این رویکرد اقتصاد بازار را حذف نمی‌کند، بلکه کل روستایی را به عنوان شرکت‌کننده اصلی در اقتصاد بازار تعیین می‌کند. این مدل با تقویت قابلیت‌های مذاکره کل روستایی، به دنبال حل چالش‌های کشاورزی و متحد کردن خانوارهای کوچک برای مقابله جمعی

با موانع بازار است. هدف نهایی دستیابی به یکپارچگی ارگانیک کارایی اقتصادی و عدالت اجتماعی، و در نتیجه ارائه یک مسیر سوسیالیستی امیدوارکننده برای توسعه روستایی چین است. در این فرآیند ایجاد هم‌افزایی جدید بین سازمان‌های حزبی مردمی و توسعه روستایی در چین، ضروری است که حمایت نهادی از بالا به پایین با اقدامات اجتماعی از پایین به بالا ترکیب شود تا راه حل‌های مؤثری ارائه شود. این رویکرد به سازمان‌های مردمی حزب کمونیست چین برای تسهیل سازماندهی مجدد مناطق روستایی متکی است. سیستم سوسیالیستی چین منابع سازمانی را برای مناطق روستایی فراهم می‌کند که فراتر از دامنه معمول اقتصاد بازار است. ساکنان روستایی از تحمل هزینه‌های سازمانی مرتبط رها می‌شوند و سازمان‌های مردمی حزب کمونیست چین می‌توانند به آنها در هماهنگ‌سازی توسعه درون‌زا با توسعه برون‌زا کمک کنند.

"چنین تحولاتی ممکن است به عنوان پسرفت به "خط فوق چپ" مورد انتقاد قرار گیرند، زیرا این تحول نیازمند رهبری حزبی قوی و مؤثر حزب کمونیست چین است. در واقع، مفهوم من از "چین روستایی نئو-جمعی" به عنوان یک مدل توسعه جمعی نوظهور، از طریق اقدامات اجتماعی متنوع در مناطق مختلف چین به طور مداوم در حال تکامل است. هر مورد عمیقاً در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی محلی ریشه دارد و بینش‌های منحصر به فرد و ارزشمندی را به ارمغان می‌آورد. این نمونه‌های عملی تجربیات قابل توجهی را جمع‌آوری کرده‌اند که مستلزم مستندسازی سیستماتیک و انتشار گسترده‌تر است. آنچه این موارد متنوع را متحد می‌کند، توانایی آنها در

بهره‌گیری از نقاط قوت اقتصاد جمعی برای جذب مشارکت داوطلبانه ساکنان روستایی، و در نتیجه کشف مجدد مسیرهایی برای توسعه اقتصاد بازار سوسیالیستی است که در آن ساکنان روستایی به طور مؤثر از قدرت جمعی خود برای مقابله با خطرات بازار استفاده می‌کنند و رقابت‌پذیری خود را تقویت می‌کنند. همزمان، آنها به مقابله با پراکندگی اجتماعی روستایی و کاهش احتمال وخامت روابط شهری-روستایی کمک می‌کنند. از طریق این تلاش‌ها، هدف والای دستیابی به رفاه مشترک می‌تواند واقعاً به ثمر برسد. در واقع، آزمایش‌های مختلفی در سراسر چین در حال انجام است تا رویکردهای توسعه مناسب برای یک چین روستایی سوسیالیستی پیدا شود.

چگونه شهرنشینی می‌تواند محرکی برای توسعه یکپارچه شهری-روستایی باشد و نه تشدید نابرابری‌های شهری-روستایی؟ چگونه می‌توان یک رابطه متقابل سودمند شهری-روستایی را پرورش داد؟ امروزه، چین به طور فعال الگوی توسعه گردش دوگانه را ترویج می‌کند، که بازار داخلی را به عنوان محور اصلی در نظر می‌گیرد و در عین حال اجازه می‌دهد بازارهای داخلی و خارجی یکدیگر را تقویت کنند. این مدل توسعه جدید چه پویایی‌های شهری-روستایی جدیدی را به ارمغان خواهد آورد؟ ما به عنوان روشنفکران، باید در انتظار پاسخ به این سؤالات صبور باشیم یا مستقیماً در تلاش‌های عملی برای پرداختن به آنها مشارکت کنیم.

نتیجه‌گیری: از منظر جنوب جهانی

آزمایش‌ها، مصیبت‌ها و فراز و نشیب‌هایی که در طول مسیر مدرن‌سازی به سبک چینی تجربه شده است، در واقع، نمادی کوچک از بحران‌های مختلف در فرآیند مدرن‌سازی در جنوب جهانی است. صعود چین به عنوان یک نمونه بارز از ظهور جنوب جهانی، شکستن نظم نابرابر جهانی که مدت‌ها مهر و موم و سرکوب شده بود، عمل می‌کند. مسیر توسعه چین به طور پیچیده‌ای با تاریخ انقلاب‌های قرن بیستم چین و روسیه، لنینیسم و سرنوشت اتحاد جماهیر شوروی در هم تنیده است. این یک واقعیت تاریخی اساسی است و چالش در نحوه تفسیر این تاریخ نهفته است. برای انجام این کار، پرداختن به انتقادات، به ویژه از مارکسیسم غربی، در مورد "پوپولیسم" در انقلاب چین ضروری می‌شود. همزمان، پاسخگویی به انتقادات و انکار انقلاب‌های چین و روسیه که از لیبرالیسم راست‌گرا نشأت می‌گیرد، ضروری است. این انتقادات و انکارها، که پژواک روایت "پایان تاریخ" در دوران پس از جنگ سرد است، تلاش می‌کنند با به چالش کشیدن مشروعیت لنینیسم و انقلاب‌های چین و روسیه، راه را برای یک جنگ سرد جدید هموار کنند. مارکسیسم غربی و لیبرالیسم راست‌گرا، اگرچه مواضع سیاسی اساساً متضادی دارند، در بحث خود در مورد مسائل ارضی در انقلاب‌های چین و روسیه، زمینه مشترکی پیدا می‌کنند. آنها کلیشه‌هایی در مورد "استبداد شرقی" و "شیوه تولید آسیایی" را

احیا می‌کنند و همگی در تلاشند تا اهمیت مدرن‌سازی به سبک چینی را به عنوان کاوش در یک مسیر سوسیالیستی در تاریخ جهان مبهم کنند." "این توسعه، آرزوهای جنوب جهانی برای رهایی از هژمونی جهانی غرب را نشان می‌دهد. همچنین پژوهش‌های انتظاراتی است که سمیر امین در سال‌های پایانی عمر خود از چین داشت. امین یک مسیر "جداسازی" مستقل و سوسیالیستی را امید توسعه جنوب جهانی می‌دانست. او خواستار تشکیل یک جبهه متحد جدید برای رسیدگی و مقاومت در برابر بحران سیستمی فزاینده سرمایه‌داری شد. امین بر این باور بود که یک چین متحد و قدرتمند باید نقش پیشرو در مقابله با این بحران سیستمی جهانی ایفا کند، که برای توسعه جهان حیاتی است. امین در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۵ در پکن، بار دیگر مفهوم "جداسازی" را تشریح کرد:

به نظر من، "جداسازی" باید به عنوان یک اصل استراتژیک در نظر گرفته شود که جنبه‌های مختلفی را در بر می‌گیرد. اولاً، تأکید زیادی بر توسعه ملت‌های مستقل دارد و آنها را در موقعیت اولویت قرار می‌دهد. ثانیاً، از گشایش حمایت می‌کند و کشورها را به تعامل با دنیای خارج و مشارکت در رقابت جهانی ترغیب می‌کند. می‌توان آن را به عنوان استفاده ملت‌های مستقل از جهانی‌سازی برای برآورده کردن نیازهای توسعه خود، استفاده از فرصت‌های توسعه و دستیابی تدریجی به تحول اجتماعی مترقی دید. بنابراین، هنگام بحث در مورد "جداسازی"، ما در حال استفاده از جهانی‌سازی هستیم. از یک طرف، سرمایه‌داری انحصاری از جهانی‌سازی برای انباشت سرمایه و گسترش سلطه استفاده می‌کند. از طرف دیگر، ما نیز می‌توانیم از جهانی‌سازی برای

اولویت‌بندی برآورده کردن نیازهای توسعه ملی استفاده کنیم. ما باید اهمیت فوق‌العاده‌ای برای این تحول داخلی رشد محور قائل شویم که شامل تغییرات مداوم و پیوسته است.

دیدگاه‌های امین، که در آن ملت‌های مستقل از جهانی‌سازی استفاده می‌کنند و از طریق تحول داخلی با موفقیت "جداسازی" می‌کنند، با مسیر توسعه چین همخوانی نزدیکی دارد. امین از همان سال ۱۹۹۷، در کتاب خود "سرمایه‌داری در عصر جهانی‌سازی"، امید خود را به چین ابراز کرد و تغییراتی را در روابط چین و آمریکا پیش‌بینی کرد. او ابتدا توضیح داد که چگونه فرآیند جهانی‌سازی سرمایه‌داری به رهبری آمریکا منجر به جهانی قطبی شده و جهانی‌سازی را در وضعیتی بسیار شکننده و ناپایدار قرار داد. همزمان، سیاست‌های نئولیبرالی راست‌گرا (اغلب با حمایت چپ ظاهری) در ایالات متحده و اتحادیه اروپا قدرت را به دست گرفت و تمام امیدها به یک جهانی‌سازی "بشردوستانه" را مسدود کرد. بنابراین، درست مانند ولادیمیر لنین قبل و بعد از جنگ جهانی اول، امین تمرکز خود را به آسیا معطوف کرد و پیش‌بینی کرد: "تقریباً نیازی به گفتن نیست که توسعه آینده چین تمام تعادل‌های جهانی را تهدید می‌کند. و به همین دلیل است که ایالات متحده از توسعه آن احساس خطر خواهد کرد. به نظر من، ایالات متحده و چین مخالفان اصلی در هر درگیری جهانی آینده خواهند بود."

امین در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۱۸، بارها به چین هشدار داد که حتی اگر به دنبال تبدیل شدن به یک کشور سرمایه‌داری باشد، سه‌گانه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری - ایالات متحده، ژاپن و اروپا - ظهور چین را نمی‌پذیرند یا اجازه

نمی‌دهند. آرزوی پیشی گرفتن از کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته در داخل نظام سرمایه‌داری ساده‌لوحانه است. اگر چین با تمام وجود نظام، ایدئولوژی و جهانی‌سازی سرمایه‌داری را بپذیرد، و حتی با میل خود بخشی از آن شود، آنگاه قدرت‌های سرمایه‌داری تحت رهبری ایالات متحده می‌توانند به سرعت برای برچیدن چین اقدام کنند. اگر این اتفاق بیفتد، چین بار دیگر به یک کشور تابع تبدیل می‌شود که مواد خام را به اردوگاه امپریالیستی عرضه می‌کند. در واقع، هشدار امین هم یک داستان هشدار دهنده برای آینده چین و هم توصیفی از تجربیات اتحاد جماهیر شوروی منحل شده است."

"دیدگاه اساسی دیگر امین این است که "جنوب جهانی باید به همبستگی سیاسی دست یابد، و چین نقش محوری‌ترین را در جستجوی این همبستگی ایفا کند. ما نباید اجازه دهیم عدم ارتباط مؤثر به منافع مشترک ما در این فرآیند آسیب برساند." در این راستا، وظیفه فوری کنونی ترویج همبستگی و ارتباط بین کشورهای جنوب جهانی، با هدف ایجاد "نظم نوین اقتصادی بین‌المللی" و "نظم نوین اطلاعات و ارتباطات جهانی" است. این نظم‌های نوین بین‌المللی پیش‌نیازهای توسعه سوسیالیستی، ارتباطات جهانی و پیشرفت اقتصادی واقعی هستند. برای مقاومت در برابر اتحاد بین بورژوازی کمپرادور جنوب جهانی و امپریالیسم شمال جهانی، باید به دنبال اجماع بین‌المللی مشابه جنبش عدم تعهد و جنبش‌های سوسیالیستی قرن بیستم باشیم. علاوه بر این، باید از منظر نظری، تمام موفقیت‌ها و شکست‌های رخ

داده در فرآیندهای صنعتی شدن اتحاد جماهیر شوروی و چین در طول قرن گذشته را مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم. در حالی که سوسیالیسم در اروپا سرچشمه گرفت، "مدرن‌سازی به سبک چینی" نشان‌دهنده اجرای موفقیت‌آمیز آن در چین است. این امر به بررسی چگونگی رهایی از چنگال جهانی‌سازی سرمایه‌داری می‌پردازد و به دنبال مسیری جدید برای توسعه انسانی است. "مدرن‌سازی به سبک چینی" صرفاً متعلق به چین نیست؛ بلکه پیامدهای عمیقی برای صلح و توسعه جهانی دارد. این کاوش هنوز به پایان نرسیده است و هم چالش‌ها و بحران‌ها و هم بارقه‌ای از امید را در بر می‌گیرد."